

## نکاتی در رابطه با سندیکای «شرکت واحد»

سندیکای «شرکت واحد» با گذر از فراز و نشیب‌های مختلف، دوران سخت و پرتب و تاب را از سر می‌گذراند. شکل‌گیری سندیکا طی پروسه‌ای از کار و مبارزه که به‌سال‌ها پیش برمی‌گردد، کار فشرده و اشکال‌گوناگون مانور مبارزاتی از دو سال پیش، بازداشت مسئولین سندیکا در روز پنجشنبه اول دیماه، تحصن خودجوش تعداد قابل توجهی از کارگران شرکت واحد در همان روز، اعتصاب سازمان‌یافته‌ی یکشنبه چهارم دی، مذاکره با نماینده‌ی تام‌الاختیار دولت، بازگشت به کار (علی‌رغم زندانی بودن منصور اسانلو) و سرانجام آغاز دور تازه‌ای از سازمان‌یابی و مبارزه پیوستار وقایعی هستند که همانند شبی در زمین مبارزه طبقاتی جامعه‌ی ایران به‌گشت و گذار درآمدند و ضرب‌آهنگ زندگی را در نوسانی از بیم و امید شدت بخشیدند: امید به سازمان‌یافتگی و رهائی فروشندگان نیروی‌کار؛ و بیم از تکرار شکست‌های گذشته. این بیم و امید وظیفه‌ای را در مقابل اشخاص و نیروهائی که خود را سوسیالیست می‌دانند، قرار می‌دهد: تحلیل و بررسی جایگاه اجتماعی-تاریخی، کم و کیف، امکانات و موانع این تشکل نوپا و دیگرگونه‌ی کارگری

به‌باور من چگونگی سازمان‌یابی، شبکه‌ی تبادلات و کنش‌گری‌های سندیکای شرکت واحد به‌لحاظ کیفی-برگ درخشانی در تاریخ صد ساله‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در ایران است. چراکه کارگران شرکت واحد برای اولین بار خود خویشتن را مستقل از احزاب سیاسی و نهادهای دولتی و بین‌المللی-سازمان دادند. گرچه طبقه‌کارگر ایران طی صد سال گذشته اعتصابات خونین و جنگ و گریزهای سهمگینی را پشت سر گذاشته که به‌لحاظ شدت و رادیکالیسم کارگری و همچنین تاوان‌های پرداخته شده از بازگشائی سندیکای شرکت واحد و اعتصاب چهارم دی فراتر بوده‌اند؛ اما کارکنان شرکت واحد در شرایط خویشتن را سازمان دادند که دستگاه‌های دولتی درحال فروپاشی ناشی از بحران‌ها و فشارهای بین‌المللی نبودند. بدین معنی که کارگران شرکت واحد نه از حمایت‌های ناشی از انقلاب ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ برخوردار بودند؛ نه احمد شاه و رضاخان در اثر فشار سرمایه جهانی استعفا داده بودند؛ و نه شعار مرگ بر شاه فراگیر شده بود.

حقیقت این است که هیچ‌یک از مسئولین و رهبران سندیکای شرکت واحد-برخلاف بسیاری از مسئولین و رهبران نهادهای کارگری جهان، در صد سال گذشته- فارغ‌التحصیل مدارس حزبی و انستیتوهای کارگری بین‌المللی (اعم از سرخ و زرد و دیگر رنگ‌ها) نبوده‌اند. با این وجود، مسئولین و رهبران سندیکای شرکت واحد نه تنها نسبت به تجارب و دست‌آوردهای مبارزات کارگران جهان بی‌اعتنائی نکرده‌اند، بلکه با دشواری‌های بسیار کوشیده‌اند که جوهره‌ی این تجارب را جذب و به‌تبادل آموزشی بگذارند. همین ویژگی شبکه‌ی تبادلات درونی-بیرونی کارکنان شرکت واحد را به یک آموزشگاه سازمان‌دهی-سازمان‌یابی کارگری تبدیل کرده که مهم‌ترین نقطه‌ی قوت آن است؛ و موجبات بقا و تداوم آن را نیز (البته با احتمال افت و خیزهای بسیار) فرامی‌آورد. به‌هرروی، اینکه سرانجام سندیکای شرکت واحد چه خواهد شد، هنوز بر هیچ‌کس معلوم نیست؛ اما آن‌چه که از این تب و تاب مبارزاتی در تاریخ جنبش کارگری (به‌عنوان یک دست‌آورد مثبت) باقی می‌ماند و تداوم می‌یابد، همین سازمان‌یافتگی آموزشی آن‌هاست. درحقیقت، سندیکای شرکت واحد نه تنها یک تشکل کارگری، که مدرسه‌ی آموزش عملی-نظری تشکل‌یابی کارگری نیز بوده است.

گرچه کارگران شرکت واحد در ابتدای کار علنی خود، یعنی: از سال ۱۳۸۲- سازمان‌یابی خویش را بدون انواع ارتباطات و کمک‌های خارجی (که در آغاز سازمان‌یابی یک تشکل کارگری تابعیت می‌آفریند)، در حدود ادراک و امکانات و روابط خویش-با استقلال کامل- آغاز کردند؛ اما جنبه‌ی مثبت دیگر سازمان‌یابی سندیکائی کارگران شرکت واحد در این است که آنها به‌هنگام انسجام نسبی، یعنی هم‌اکنون- می‌توانند با تکیه به اقتدار، سازمان‌یافتگی و درایت خویش کمک‌های فعالین کارگری خارج از کشور و همچنین نهادهای بین‌المللی-کارگری را به‌گونه‌ای جذب کنند که نه تنها به استقلال آن‌ها لطمه‌ای وارد نمی‌آورد، بلکه جای هیچ‌گونه شبهه‌ی وابستگی (اعم از تشکیلاتی، مالی و یا سیاسی) نیز باقی نمی‌گذارد. به‌همین دلیل است که اغلب کمک‌کنندگان خارج از کشور هم-برخلاف پاره‌ای شایع پراکنی‌های وابستگان رژیم- با حفظ حرمت اندیشه و عمل فعالین سندیکای شرکت واحد، نه درصد «راهبری» این حرکت و تشکل بوده‌اند و نه میلی به اعمال هژمونی خویش دارند. این استقلال و هم‌بستگی متقابل و دوسویه، سازی

رابطه‌ای است که بر بستر آن می‌توان به تبادلی اندیشه و تجربه‌ی مبارزاتی برخاست. تبادل اندیشه و تجربه‌ای که می‌تواند مبارزه کارگران ایران را (از یک طرف) به تاریخ مبارزات کارگری در همه‌ی کشورهای جهان؛ (و از طرف دیگر) به کنش‌های مبارزاتی فی‌الحال موجود کارگری در جهان پیوند دهد. یکی از نتایج ضمنی این پیوند تاریخی-جهانی-مبارزاتی فراهم شدن زمینه‌ی گسترش تجربه‌ی کارگران شرکت واحد به دیگر واحدهای تولیدی و خدماتی است که تشکل طبقاتی کارگران را -به‌مثابه‌ی یک طبقه و به‌منزله‌ی بستر سازمان‌یابی سوسیالیستی- در پی خواهد داشت. بنابراین، می‌بایست با دقتی تا آن‌سوی مرز وسواس از گروه‌مداری و فرقه‌گرایی دست برداشت تا این ضرورت (یعنی: تبادل اندیشه و تجربه‌ی مبارزاتی) به یک سازمان اجتماعی گسترده فرابریود.

کدام افراد و نیروها در خارج از کشور داوطلب کمک به کارگران شرکت واحد شده‌اند؟

پاسخ ساده و روشن است: از ژست سیاسی گروه‌های رنگارنگ راست و چپ‌نما که بگذریم، به‌جز اتحادیه‌های بین‌المللی کارگری، اغلب این داوطلبین کارگران و فعالین مبارزات کارگری در دو دهه‌ی گذشته‌ی ایران هستند که به‌دلایل سیاسی و اجتماعی (به‌نوعی) ناگزیر به ترک خانه و کاشانه‌ی خود شده و به کشورهای اروپائی-آمریکائی نقل مکان کرده‌اند. این فعالین کارگری منهای گرایش گروهی-تشکیلاتی خویش، (اغلب) بیش از هر نظر و باوری، به مبارزه‌ی مستقل طبقه کارگر ایران (به‌مثابه‌ی یکی از پویه‌های پروسه‌ی سازمان‌یابی سوسیالیستی) باور داشته و دارند. باوری که به‌واسطه‌ی وجه حقیقی و عملی‌اش بدون نام و نشان گروه‌مدارانه و فرقه‌گرایانه به‌طور نسبی -اما همچنان پراکنده- نهادینه گردیده و کارساز نیز شده است. ناگفته نماند که اتحادیه‌های بین‌المللی کارگری نیز با اطلاع‌رسانی مستمر و به‌موقع همین فعالین کارگری به‌عرصه‌ی حمایت و پشتیبانی (که عمده‌تاً اداری است) قدم گذاشتند. عرصه‌ای که منهای نتایج تاریخی و طبقاتی‌اش، در شرایط کنونی با ایجاد شهرت جهانی و نتیجتاً ایجاد پوشش تدافعی برای پاره‌ای از فعالین کارگری که با انواع خطرهای جانی و غیره مواجه‌اند، مؤثر بوده است. اما نباید فراموش کرد که این‌گونه حمایت‌ها به‌دلیل خاصه‌ی بوروکراتیک اتحادیه‌ها -اصولاً- متأثر از روابط و سیاست‌های بین‌المللی است که نمی‌توان به‌تداوم، گسترش و رزفای طبقاتی آن‌ها امید چندانی بست.

به‌هرروی، کمک عمده‌ای که کارگران شرکت واحد (و همچنین کارگرانی که به‌واسطه‌ی راهپیمائی انجام نشده‌ی سفر در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۳ محکوم شده‌اند) از آن برخوردار گردیده‌اند، اطلاع‌رسانی به‌موقع فعالین کارگری تبعیدی در جهت کسب حمایت‌های بین‌المللی بوده است که ذاتاً اداری و موقت می‌باشند؛ و متأثر از روابط دولت‌های‌شان با دولت جمهوری اسلامی است. لیکن در کنار این حمایت‌های ناپایدار (اما در وضعیت کنونی غیرقابل چشم‌پوشی)، به‌یمن گسترش ماهواره و اینترنت، رابطه‌ای بین کارگران و فعالین کارگری در داخل و خارج در حال شکل‌گیری است که فراتر از سندیکای شرکت واحد -ضمناً- بیان‌گر رابطه‌ی جنبش کارگری فی‌الحال موجود در ایران با گذشته‌ی خویش نیز می‌باشد.

گرچه مسئولین سندیکای شرکت واحد جهت راهبری پاره‌ای از امور سندیکائی [از جمله کمک مالی به‌افراد که به‌واسطه‌ی فعالیت‌های سندیکائی از کار اخراج شده بودند] از فعالین کارگری خارج از کشور درخواست کمک مالی نیز نموده‌اند، اما در این زمینه منهای چندرغازی که پاره‌ای افراد از مزد و هزینه روزانه‌ی خویش پرداخته‌اند، هنوز کمک مؤثر و سامان‌دهنده‌ای سازمان نیافته است. بنابراین، منهای ضرورت تبادل اندیشه‌ها و تجارب مبارزاتی، می‌بایست مسئله‌ی کمک مالی را نیز در دستور کار قرار داد تا جنبش کارگری در گسترش طبقاتی خویش از این لحاظ به‌خودکفائی برسد.

گذشته از این، ضروری است که فعالین کارگری در خارج از کشور تنها به‌اتحادیه‌های رسمی و موجود (که به‌هرصورت ساختار و کنش بوروکراتیک دارند) محدود نشوند و عرصه‌ی حمایت‌های بین‌المللی از مبارزات کارگران در ایران را به‌درون توده‌های کارگر در کشورهای مختلف بکشانند تا فعالین داخلی عملاً دریابند که باید از نهادهای کارگری رسمی فراتر رفت و توده‌های کارگر را مستقیماً به‌اعمال اراده‌ی طبقاتی خویش راهبر گرداند. گرچه به‌لحاظ تحلیل‌های ماتریالیستی-دیالکتیکی نتیجه‌ی این اعمال اراده‌ی مستقیم (در سازمان‌یافتگی خودآگاهانه‌ی طبقاتی‌اش) نمی‌تواند چیزی جز استقرار همه‌جانبه و مدیریت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شوراهای کارگران و مولدین و زحمتکشان باشد؛ اما اینکه هم‌اکنون این اراده‌ی طبقاتی چگونه و با چه ساختارهایی واقع می‌شود، برهیچ‌کس -جز خدایان، که تاکنون وجود نداشته‌اند- معلوم نیست. این مهم تنها در گام‌های مستقیم و عملی [متناسب با ضریب آگاهی و سازمان‌یافتگی طبقاتی در هر منطقه و واحد تولیدی یا خدماتی] معلوم می‌شود، که البته فعالین کارگری خارج از کشور -به‌هرصورت-

از آن محروم‌اند. بنابراین، در تقسیم‌کار مبارزاتی بین فعالین در داخل و خارج از کشور، سهم فعالین خارج از کشور عمدتاً حول محور اشکال گوناگون «تدارک مبارزاتی» می‌چرخد که در پاره‌ای اوقات تعیین‌کننده نیز می‌باشد. این حقیقتی است که نه تنها مسئولین و اعضای سندیکای شرکت واحد دریافته‌اند، بلکه با تکیه به روابط آموزشی و ارگانیک خویش مادیتِ اعمالِ مستقیم نیز بدان بخشیده‌اند. به‌طور کلی، پاره‌ای از بحث‌هایی که در خارج از کشور (و یا حتی در داخل) حول محور حقیقتِ «سندیکا»، «شورا»، «لغو کارِ مزدی» (!؟) و غیره انجام می‌شود، بیش از اینکه حاکی از کنکاش‌های علمی و عملی و مبارزاتی باشد، گفتمان‌های اسکولاستیک را به‌یاد می‌آورد که به‌جای اندیشه و آزمون و عملِ مستقیم، هزاران ساعت زندگی را بر سر اینکه اسب چندتا دندان دارد، به‌اتلاف می‌کشاندند تا بازهم بیشتر در این اتلاف غوطه‌ور شوند.

در مورد جایگاه، چگونگی و رابطه‌ی فعالین مبارزات کارگری در داخل و خارج از کشور در یک دسته‌بندی کلی و تعمیم‌یافته. دو دیدگاه وجود دارد که منهای ابراز نظرهای ضمنی و پوشیده، هیچ‌یک به‌صراحت خود را تبیین و تئوریزه نکرده‌اند. از یک طرف، گروه‌های کوچکی - اما با عنوان‌های بزرگ - خود را به‌گونه‌ای ارزیابی می‌کنند که گویا «رهبری» مبارزات کارگری در ایران میراث ژنتیکِ گروهی آنهاست؛ و از طرف دیگر، نیروهای پُرشمار، اثرگذار و نسبتاً پراکنده و بدون عنوانی هستند که ارزیابی‌شان از خویش به‌گونه‌ای است که گویا تصورِ «اثرگذاری» بر مبارزات کارگری در داخل کشور گناه کبیره است. گناهی که تاوان‌اش حضور در جهنمِ ابدیِ مناسبات بورژوائی است. هر دوی این دیدگاه‌ها خطاست. البته با این توضیح که دیدگاه اول ضمن خطا بودن، خطرناک و سلب‌اراده‌کننده نیز می‌باشد؛ و دیدگاه دوم ضمن خطا بودن، گناه نابه‌جا عمل می‌کند که موجب اتلاف انرژی مبارزاتی است.

حقیقت این است که دینامیزم و منشاءِ مبارزه‌ی طبقاتی - نهایتاً - به‌روابط، مناسبات، کنش‌ها، خودجوشی‌ها، و چالش‌های درونی یک مجموعه‌ی طبقاتی برمی‌گردد. بنابراین، مسئله‌ی «رهبری» (به‌معنای راه بردن و پیدا کردن مسیر و پیمودن سازمان‌یافته و خودآگاهانه‌ی آن) حق و نتیجتاً وظیفه‌ی نهادها و نیروهائی است که مجموعاً در نوسان بین بیرون و درون، نقطه‌ی ثقل‌شان دورنی محسوب می‌شود. اما در پاره‌ای از اوقات، به‌ویژه در آن اوقاتی که آگاهی نقش تعیین‌کننده پیدا می‌کند، نیروهای بیرون از یک مجموعه‌ی مبارزاتی به‌واسطه‌ی دسترسی به‌اطلاعات، زندگی در شبکه‌ی مناسبات به‌اصطلاح دموکراتیک و به‌عنوان مکانیزم تسریع‌کننده‌ی بیرونی - این امکان را پیدا می‌کنند که «راه» را دریافته و از طریق مناسبات واقعاً موجود، مسیر حرکت را به‌نیروهای درونی یادآور شوند؛ که معنائی جز «اثرگذاری تعیین‌کننده» و یا به‌تعبیری «رهبری لحظه‌ای» ندارد. معهذاً، کلیت بخشیدن به‌این مسئله‌ی «محتمل‌الوقوع» و تعمیم آن به‌یک قانون «حتمی‌الوقوع»، ماورائیتی را می‌رساند که ریشه‌های پنهان‌اش به‌همان مناسباتی برمی‌گردد که سازای درگاه خدایان بوده است. این مناسبات با هر عنوان و رنگی که تئوریزه شود، چیزی جز فعالیت در راستای تداومِ دیگرگونه‌ی استثمار انسان از انسان و تلاش مذبوحانه در جهت سهم‌بری از موجودیت قدرت سیاسی نیست.

مسئله‌ی محتمل‌الوقوع «رهبری لحظه‌ای» از بیرون یک مجموعه‌ی طبقاتی طی تبادلات مبارزاتی درونی-بیرونی دو سال گذشته‌ی جامعه‌ی ایران در ارتباط با فعالین جنبش کارگری مقیم خارج - به‌طور بارزی مادیت داشته است. بدین ترتیب که مبارزه‌ی کارگران سفر و همچنین جلب حمایت‌های بین‌المللی در مقابل خطرهایی که از طرف جناح-باندهای جمهوری اسلامی متوجه جان و حیثیت این‌گونه افراد است، به‌بستر رویدادهائی تبدیل گردید که شکل‌گیری و گسترش سندیکای شرکت واحد را در عرصه‌ی مبارزه طبقاتی را تسریع کرد و به‌یک واقعیت غیرقابل چشم‌پوشی فرارویاند. گرچه در این بسترسازی شرایط منطقه‌ای، ملی و مناسبات ویژه‌ی کارگران سفر پارامترهای فوق‌العاده مهمی بودند، اما همین پارامترهای فوق‌العاده مهم بدون جلب حمایت‌های بین‌المللی بُرد و بُرش بسترسازانه‌ی خویش را نداشتند و به‌کاتالیزری تبدیل نمی‌شدند که انرژی مبارزاتی کارگران شرکت واحد را به‌گونه‌ای برهاند که «طرح» بازگشائی سندیکا را به‌سرعت در حضور مادی سندیکای شرکت واحد متحقق گرداند. این عمل کرد آگاهانه، کاتالیزری و تسریع‌کننده (با توجه به‌پارامتر گذرا - اما در شرایط کنونی - تعیین‌کننده‌ی جلب حمایت‌های بین‌المللی) معنائی جز «رهبری لحظه‌ای» از سوی نیروهای بیرونی یک مجموعه‌ی مبارزاتی ندارد. اما تعمیم این لحظات تعیین‌کننده و «محتمل‌الوقوع» به‌کلیت مبارزه طبقاتی (آگاهانه یا ناآگاهانه) به‌احیای حق سرپرستی برجنبش کارگری می‌انجامد و در رابطه با کارگران شرکت واحد عملاً - به‌نقیض دست‌آوردهای فعالیت و مسئولین و اعضای سندیکای شرکت واحد تبدیل می‌شود.

شکل‌گیری، اعلام موجودیت و کنش‌های مبارزاتی سندیکای کارگران شرکت واحد که بارزترین جلوه‌ی آن اعتصاب چهارم دی‌ماه بود، برخلاف تأثیرپذیری و تأثیرگذاری‌های مبارزاتی طی صد سال گذشته برای اولین‌بار- رهبری معنوی یا هژمونی ضداستبدادگرائی همگانی را برای طبقه‌کارگر به‌ارمغان آورد. این تحول کیفی می‌تواند طبقه‌کارگر را به‌تبادلاتی بکشانند و به‌نقطه‌ای برسانند که استبداد ذاتی سرمایه را در رهائی از مناسبات فروش نیروی و لغو کار مزدی نشانه بگیرد و از چرخه‌ی بسته‌ی حاکمیت مادی و معنوی شاه و آخوند و غیره رهائی یابد؛ تا بدین ترتیب، طبقه‌کارگر خود خویشتن را چنان ارتقاء دهد که ناقوس سوسیالیستی رهائی نوع بشر را به‌مارش کار و زندگی و مبارزه‌اش تبدیل کند.

تا قبل از اعتصاب چهارم دی‌ماه که با استقبال گسترده‌ی دانشجویان، روشنفکران و به‌طور کلی مردم قرار گرفت و بدین ترتیب برای اولین‌بار- مبارزه‌جویی کارگری به‌اعمال هژمونی اجتماعی دست یابد؛ هرگونه‌ای از کنش مبارزه‌جویانه‌ی کارگری (خصوصاً به‌هنگام گسترش) یا تحت تأثیر دیگر جنبش‌ها قرار می‌گرفت و با هژمونی ضداستبدادگرائی همگانی و فراطبقاتی را بر فراز خود داشت. این نابجائی طبقاتی -نه‌نهایتاً- سرپرستی نهادهای غیرکارگری بر نهادهای کارگری را در پی داشت؛ که همانند چشم اسفندیار به‌جای اینکه کارگران ایران را به «رود» خروشان مبارزه‌جویی ارتقا دهد و به‌اقیانوس طبقه‌ی کارگر جهانی پیوند زند، به «قایق کوچکی» تبدیل می‌کرد که با فروکش «مرداب» ضداستبدادگرائی فراطبقاتی به‌گل می‌نشست، تداوم نمی‌یافت و فرومی‌خفت. به‌هرروی، حتی اگر تبادلات مبارزه‌جویانه‌ی حال حاضر سندیکا و کارگران شرکت واحد در مقابله با اشکال گوناگون سرکوب‌گری‌های جمهوری اسلامی و در نبردی به‌غایب نابرابر متحمل شکست‌ها و عقب‌نشینی‌هایی هم بشود، بازهم مبارزه‌جویی و سازمان‌یابی کارگری در پرتو هژمونی اجتماعی، سبک کار و شیوه‌ی تبدالی که سندیکای شرکت واحد به‌توده‌ی کارگران در ایران عرضه داشته و بدین ترتیب «دریا شدن» را به‌جای «قایق کوچک بودن» زمینه ساخته است، تداوم و فرارفت به‌یکی از خاصه‌های جنبش کارگری ایران تبدیل شده و دیگر فروختن و عقب‌گرد در میان نخواهد بود.

درحقیقت، سندیکای شرکت واحد برای اولین‌بار- این آموزش عملی را در برابر توده‌ی کارگران قرار داد که راز قدرت‌یابی کارگری در گسترش اعمال هژمونی مبارزات کارگری به‌عرضه‌ی همه‌ی آن نیروهائی است که به‌نوعی از حاکمیت استبداد شاه و آخوند و غیره عذاب می‌کشند. از این‌رو، ارزش تاریخی این دست‌آورد و تبادل آموزشی (در راستای سازمان‌یابی طبقاتی و -نه‌نهایتاً- استقرار سوسیالیسم) کم‌تر از ارزش تبادلات کارگری همه‌ی آن نهادهائی نیست که در نبرد با استبداد ده‌ها هزار نفر از یاران و رفقای خویش را از دست دادند.

گذشته از جنبه‌ی کیفی سازمان‌یابی طبقاتی (که با احتساب خانواده‌ها، فامیل و همسایه‌های کارکنان شرکت واحد طیفی بالای ۲۰۰ هزار را دربرمی‌گیرد)، سندیکای شرکت واحد به‌لحاظ شورآفرینی انسانی و اجتماعی نیز ارزش‌آفرین بوده است. هزاران دانشجوی دختر و پسری که در روز چهارم دی‌ماه با رفتاری متین و دوستانه مانع رفت و آمد پاره‌ای از اتوبوس‌های «شمال شهر» شدند و بدین ترتیب بخشی از مشغله‌ی ذهنی و عملی خویش را با مبارزات کارگری گره زدند، لحظه‌های شورآفرین و انسانی‌ای را در هم‌بستگی و رفاقت تجربه کردند که گاه اثرات آن تا پایان زندگی شخصی و گروهی باقی می‌ماند و موجبات فرارفت‌های اجتماعی و انسانی را فراهم می‌آورد. ده‌ها هزار زن و مرد و کودکی که اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های مربوط به‌این حرکت کارگری را -پنهان ویا آشکار- تکثیر کرده و دست به‌دست می‌کنند، تجربه و شیوه‌ای از زندگی را می‌آموزند که توان آن‌ها را در مقابله با استبداد حاکم بالا می‌برد و جهت می‌دهد تا بدین ترتیب، گامی از روزمرگی فاصله بگیرند و به‌حقیقت زندگی ببینند و در تحقق آن بکوشند. صدها هزار مسافری که شهر تهران را با چهره‌ی دگرگونه‌ای دیدند (که عملاً و به‌طورعلنی قداره‌بندان حاکم را به‌چالش کشیده بود)، فضائی را تجربه کردند که دیگر نه تنها احم‌آلوده و درخود فرورفته نبود، بلکه با «خسته نباشید»های پس از اعتصاب بیان‌گر هم‌بستگی ضمنی و آرزوی موفقیت نیز بود. این فضای صمیمانه از فشارهای وارده بر این مردم می‌کاهد و برای مدت کوتاهی به‌آن‌ها این فرصت را می‌دهد که آرامش انسانی خویش را به‌تبادل گذاشته، از فردیت تحمیلی رژیم فاصله بگیرند و به‌ارزش‌های خویش ببینند. و از همه‌ی این‌ها مهم‌تر، بحث و جدلی است که در درون محافل و مجامع کارگری حول محور ارزیابی، شیوه‌کار و نتایج حاصله از این حرکت تعرضی صورت می‌گیرد. نتیجه‌ی این بحث و جدل‌ها نمی‌تواند چیزی جز گسترش آموزه‌های مبارزاتی و زمینه‌سازی دست‌یابی پاره‌ای از گروه‌های کارگری به‌دانش مبارزه طبقاتی باشد. بنابراین، هنگامی که از اعمال هژمونی مبارزاتی کارگران و سندیکای شرکت واحد بر دیگر نیروها و گروه‌های اجتماعی سخن می‌گوئیم، نه از آرزوها، که از تحقق آن‌ها سخن گفته‌ایم.

تشکل کارگران شرکت واحد به‌درستی- «سندیکا» نام‌گذاری شده است؛ چراکه از ۴۰ سال پیش هرگاه که کارگران این شرکت بنا به ویژگی کار خدماتی خود- توانستند در گيرودار مبارزه با کارفرما رسمیت سندیکای خود را به‌دولت تحمیل کنند، این سندیکا برای آن‌ها منشاء افزایش دستمزد و رفاه بیشتر بوده است. به‌همین دلیل هم این سندیکا از بدو تأسیس رسمی‌اش در سال ۱۳۴۵ تا سرنگونی شاه بارها مورد هجوم نظام آریامهری واقع شد و نظام اسلامی نیز مثل جن از بسم‌الله- از آن هراس دارد. شاید در یک نگاه سطحی چنین به‌نظر برسد که هراس آریامهری و اسلامی از سندیکای شرکت واحد تنها ناشی از اضافه دستمزدی است که به‌واسطه‌ی حضور سندیکا به‌جیب کارگران شرکت واحد ریخته می‌شود! اما حقیقت از این قرار است که کارگران شرکت واحد به‌واسطه‌ی ویژگی شغلی خود (یعنی، حمل و نقل مسافر در شهر تهران) همانند کارگران حمل و نقل شهری در دیگر کشورها از پتانسیل ارتباط‌گیری و تأثیرگذاری نسبتاً بالایی برخوردارند و دست‌آوردهای حقوقی و رفاهی آن‌ها در صورت شرایط مناسب- به‌سرعت به‌دیگر بخش‌های کارگری و کلیت جامعه سرایت می‌کند. از این‌رو، تشکل کارگران شرکت‌های حمل و نقل شهری- عموماً- به‌مثابه‌ی پرچم گسترش سازمان‌یابی توده‌های کارگر در بخش‌های مختلف عمل می‌کند که هزینه بسیار سنگینی را به‌دولت و صاحبان سرمایه تحمیل می‌نماید. به‌همین دلیل است که کارفرما و هم‌چنین دولت به‌مثابه نماینده‌ی صاحبان سرمایه- نسبت به‌سازمان‌یابی و تشکل کارگران این بخش خدماتی حساسیت زیادی دارند و شرایط پلیسی خاصی را در این موارد اعمال می‌کنند. این شرایط پلیسی در مورد کارگران «شرکت واحد» به‌این دلیل که دولت در عین‌حال- در قالب کارفرما نیز اجرای نقش می‌کند، دوچندان می‌شود. بنابراین، اگر کارگران شرکت واحد بتوانند از سد شرایط پلیسی تحمیل شده برخوردار شوند، معنایش برای دیگر بخش‌های کارگری این است که: پس چرا نشسته‌اید!

اما ویژگی حمل و نقل شهری ضمناً در این است که کارگران این بخش خدماتی- الزاماً- جدای از یکدیگر کار می‌کنند و همانند دیگر واحدهای تولیدی زیر یک سقف نیستند و ارتباط فیزیکی-مکانی فشرده‌ای با هم ندارند. از این‌رو، تشکل آنها در «تشکل» اعتماد به‌معتدین، ایجاد هیئت مؤسس و تشکل سندیکائی نه الزاماً یگانه شکل ممکن سازمان‌یابی، بلکه مناسب‌ترین آن است که کارگران شرکت واحد از ۴۰ سال پیش آن را کشف و به‌آن جامعه‌ی عمل پوشانده‌اند. بنابراین، هر شخص یا گروهی که آگاهانه یا ناآگاهانه، ضمناً یا آشکار، در داخل کشور و یا خارج از آن- «سندیکای شرکت واحد» را به‌بهبودی «مبارزه‌جویی ویژه‌ی کارگران شرکت واحد» دور بزند و یا فرمان انحلال آن را صادر کند، در این زمینه‌ی خاص (یعنی، فرمان انحلال سندیکا) با قالی‌باف، وزیر کار احمدی نژاد و محبوب هم‌راستا عمل کرده است. به‌هرروی، عنوان سندیکا برای کارگران شرکت واحد (حتی بنا به‌نام‌گذاری صرف) معنای دیگری جز انحلال «شوراهای اسلامی کار» و عدم تمکین به «انجمن‌های صنفی» و دکان و دستک به‌اصطلاح کارگری احمدی نژاد (یعنی: «بسیج کارخانجات») ندارد. بنابراین، سنگ‌پرانی در مقابل این حرکت روبه‌جلو (یعنی: سازمان‌یابی سندیکائی کارگران شرکت واحد) اگر ناشی از گیج‌سری روشنفکر نمایانه نباشد، ناشی از هم‌بستگی آشکار و یا پنهان با رژیم جمهوری اسلامی است.

گذشته از این که کارگران شرکت واحد بنا به‌سنت کارگری ۱۵۰ ساله‌ی جهان به‌درستی- عنوان سندیکا را بر تشکل خود گذاشته‌اند؛ اما این تشکل تحت عنوان سندیکا در گُنه و عمق یک نهاد آموزش دانش مبارزه‌ی کارگری علنی نیز می‌باشد. پایه‌های این تشکل سندیکائی (در بازآفرینی خلاقانه‌ی واژه، مفهوم و سازوکار سندیکا - متناسب با ویژگی‌های مبارزه طبقاتی در جامعه‌ی استبدادزده‌ی ایران) در این بوده است که از پس دوره‌ای از آموزش روش‌های مبارزاتی نیمه علنی به‌آموزش راه‌کارهای مبارزاتی-تشکل‌یابی علنی عروج کرده است. بنابراین، آن‌چه که امروز تحت عنوان سندیکای شرکت واحد در مقابله با کارفرما-دولت جمهوری اسلامی (گرچه با استفاده‌ی هوشیارانه از همه‌ی حقه‌های مربوط به «حقوق اسلامی») قد علم کرده، ناشی از سوار شدن بر موج مبارزاتی کارگران شرکت واحد نیست؛ که پاره‌ای از اشخاص و گروه‌ها را به‌این فکر انداخته که ای کاش زودتر جنبیده بودند. حقیقت این است که این سندیکا حاصل «کار» است؛ کاری که شرایط زمانی-مکانی ویژه‌ی خود را درمی‌یابد، تاریخاً ضروری است و جدا از سیاست‌گرائی‌های گروهی و قدرت‌طلبانه، صبورانه و آرام به‌پروسه‌ای می‌نگرد که آزادی انسان راه‌بُرد خواهد داشت. به‌بیان دیگر، شیوه‌ی ابداعی آموزشی-سازمان‌گرانه‌ی فعالین و مسؤولین سندیکای شرکت واحد نه تنها در عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در ایران دست‌آورد نوینی محسوب می‌شود، بلکه در عرصه‌ی جهانی مبارزات کارگری نیز دست‌آورد نوینی است که بیش از هر چیز باید از آن آموخت. شاید که مبارزه‌ی کارگران شرکت واحد در تمام ابعاد وجودی‌اش سرکوب شود، همان گونه که قیام کارگران پاریس در

سال ۱۸۷۱ به خون تپید و برفراز تاریخ قرار گرفت. اما هوشیاری مبارزه‌جویانه‌ی کارگری و گرایش به انقلاب سوسیالیستی (به‌مثابه‌ی آغاز رهائی نوع انسان از اجبار کار و آرمان لغو کار مزدی) در این است که قبل از این که نقاد این حرکت باشیم از آن بیاموزیم تا از تنگنای تاریخ گروه‌های نیمه‌مردمی خویش به‌عرصه‌ی تبادلات اندیشگی و سازمان‌گرانه‌ی جنبش نوین کارگری ایران گامی به‌جلو برداریم. این‌جا جایی است که تاریخ به‌مدعیان سوسیالیزم محک می‌زند؛ چراکه شیوه‌ی آموزشی-سازمان‌گرانه-مبارزاتی رهبران و مسئولین سندیکای شرکت واحد در پیچه‌ی نوری را می‌گشاید که زمینه‌ساز تبادلات «دانش مبارزه‌ی طبقاتی» است. به‌جای نقاد بودن، در آغاز می‌بایست به‌این نور تن سپرد!

سندیکای شرکت واحد (منهای اعتبار مفهومی این عبارت در تبادلات مبارزاتی-کارگری در کشورهای اروپائی-آمریکائی) حاکی از مناسباتی است که به‌معنای اخص کلام «ارگانیک» محسوب می‌شود. این ارگانیزم صرفاً مفهومی و بر روی کاغذ نیست. رهبران و مسئولین سندیکای شرکت واحد (جدا از تعهد دست‌ها، قلب‌ها و مغزهای کارگری، آموزش‌یافته و قسم‌خورده‌ی طبقاتی خویش) به‌لحاظ زندگی خانوادگی نیز با یکدیگر گره خورده‌اند. این گره‌خوردگی نیز صرفاً از سر کتاب و دفتر نیست. این آدم‌های کار و اندیشه و مبارزه بنا به‌رابطه و مناسبات طبقاتی خویش در عرصه‌ی زمان تحمل‌ها و خون‌دل خوردن‌های سرکوب‌شدگی با یکدیگر نزدیک شدند و به‌گونه‌ای باهم آمیختند که امروز فرزندان‌شان نیز با هم رابطه دارند و دوستی می‌کنند و گاه‌ها به‌هم دل می‌بندند. حقیقت این است که کارگران شرکت واحد کمابیش، گاه و بی‌گاه و با شدت و ضعف‌های متفاوت آن‌چنان با یکدیگر نزدیک شده‌اند که جدائی‌شان سوای مبارزه‌ی صنفی و سیاسی و طبقاتی برای‌شان آسیبی جبران‌ناپذیر خواهد بود.

بنابراین، در گرمای رفاه نسبی و تأمین‌شدگی خارج از کشور حکم ندهیم که توده‌ی کارگران شرکت واحد «باید» از رهبران و مسئولین سندیکای خویش بپُردند و دست‌فلان گروه را بگیرند تا رهائی یابند. این حکم همانند این است که به‌خانه‌ای وارد شویم و زن جوان و و رعنا و زیبایی را در کنار مرد ظاهراً زمختی ببینیم و با دلبری او را به‌جدائی از مردش تشویق کنیم. حاصل این جدائی چیزی جز سرخوردگی و پشیمانی غیرقابل بازگشت نخواهد بود. بنابراین، به‌زیبائی‌های کارساز ظاهراً زمخت رهبران سندیکای شرکت واحد ببیندیم و گامی در راستای آگاهانه‌تر و هوشیارانه‌تر و سازمان‌یافته‌تر کردن این رابطه برداریم. پس، از جادوی کلماتی مانند «سندیکا»، «شورا»، «هسته‌ی کارگری»، «لغو کار مزدی» و غیره دست برداریم و تبادلات فی‌الحال موجود این رابطه را بنگریم، از آن بیاموزیم و اگر توانستیم به‌آن-نیز- بیاموزانیم.

فرض کنیم توده‌ی کارگران شرکت واحد از رهبران و مسئولین خویش بریندند و دست‌فلان کمیته را گرفتند. نتیجه‌ی عملی این بُرش و وصل چه خواهد بود؟ پاسخ ساده و روشن است: منصور اسانلو در گم‌نامی و بی‌کسی یا به‌جوخه سپرده خواهد شد و یا در گنج سلول انفرادی می‌خشکد و می‌میرد. از طرف دیگر، با توده‌ی کارگرانی مواجه خواهیم بود که برخلاف ذات طبقاتی و هم‌چنین تعهدات رفیقانه‌ی خویش، پیهوداگونه عمل کرده‌اند و نتیجتاً برصلیب درونی خویش آویزان شده‌اند. آیا این نتیجه‌ی مناسبات و راه‌کارها و تبادلات سوسیالیستی است؟ نباید این‌طور باشد؛ و اگر اجباراً این‌چنین است، من به‌عنوان کارگری که پدر و فرزندم نیز کارگراند، از این‌گونه «سوسیالیزم» فاصله می‌گیرم؛ و تاوان این فاصله گرفتن را نیز هرچه باشد- می‌پردازم.

اما نیازی به‌اعدام در گوشه‌های تاریک و در گنج سلول خشکیدن نیست. مناسبات آموزشی و مبارزاتی و ارگانیک رهبران و مسئولین سندیکای شرکت واحد با توده کارگران این شرکت به‌گونه‌ای بوده است که در ازای زندانی بودن منصور اسانلو، ۹ نفر دیگر کمابیش با همان توانائی‌ها تولد می‌یابند و در ازای بازداشت این ۹ نفر ۸۱ نفر دیگر تولد می‌یابند. شاید خورند جوخه‌ی بازداشت و مرگ جمهوری اسلامی در لحظه‌ی کنونی بیشتر از زایش‌های تصاعدی سندیکای شرکت واحد باشد؛ اما حماسه‌ی اندیشمندان‌ی این حرکت طبقاتی و آموزشی و مبارزاتی را در بستر استثمار کار توسط سرمایه خیال‌بازایستادن نیست؛ و این روند چه‌بسا فراتر از سندیکای شرکت واحد- جمهوری اسلامی را خواهد خورد.

منهای این که سرانجام سندیکای شرکت واحد چگونه رقم بخورد، تا همین‌جا، سندیکا و کارگران شرکت واحد فراتر از همه‌ی به‌اصطلاح مطالعات جامعه‌شناسانه‌ی چپ و راست- ثابت کرده‌اند که در حال حاضر سناریوی سیاه و سفیدی دربین نیست و مدنیت جامعه‌ی ایرانی (به‌مثابه یک جامعه‌ی سرمایه‌داری) هنوز هم بر بستر مبارزات و تبادلات طبقاتی تاووم می‌یابد و نیازی به‌سازش‌های واپس‌گرایانه‌ی سلطنتی و امثالهم نیست. منهای پاره‌ای از گروه‌ها که خود را کمونیست و کارگری می‌نامیدند، «نازک‌اندیشان»

جناح‌باندی از صاحبان سرمایه (امثال ربیعی‌ها و حجاریان‌ها) دائم در این شیپور می‌دمیدند که اگر فلان نشود و بهمان نکنیم، جامعه‌ی ایران به‌شورش کوری می‌رود که هستی اجتماعی را درهم می‌شکند و برهوت بی‌مدنیتی‌ای را برجای می‌گذارد که خدایان سرمایه می‌بایست بر آن بگریند. اما کارگران و سندیکای شرکت واحد ثابت کردند که این خیال‌پردازی‌ها (گرچه اساساً غیرممکن نیست، اما) احتمال‌اش در جامعه‌ی ایران آن‌چنان ناچیز است که بیان نظری‌اش بیش‌از این که حقیقت و احتمال تاریخی‌ای را بیان کند، بیان‌گر زدوبند و گریه‌رقصانی‌های بورژوازی در مقابله با جناح‌باندهای رقیب (در سوء استفاده از سازمان‌نیافتگی و پراکندگی مبارزات و جنبش کارگران و زحمتکشان) است.

منه‌های ارزش‌گذاری و بررسی این مسئله که فروپاشی مدنیت اجتماعی تا کجا و تا چه اندازه واقع شدنی است؛ و در صورت وقوع چنین فروپاشی به‌لحاظ نظری محتمل‌الوقوعی نه‌بایتاً «سرمایه» زیان خواهد کرد یا «کار»، کارگران و سندیکای شرکت واحد با تشکل سندیکائی خود ثابت کردند که راه برون‌رفت از فروپاشی مدنیت نظراً محتمل‌الوقوع اجتماعی از همان راهی گذر می‌کند که آن‌ها گذر کردند. یعنی: سازمان‌یابی مبارزات کارگری متناسب با امکانات و دریافت‌های ویژه‌ی هر منطقه و واحد تولیدی یا خدماتی. شاید هم تفاوت مارکس و پاره‌ای از مدعیان مارکسیسم ایرانی در این باشد که مارکس از جنبش کارگری می‌آمocht و تئوری می‌پرداخت؛ و پاره‌ای از به‌اصطلاح مارکسیست‌های ایرانی بدون آموزش از جنبش کارگران (گرچه به‌استناد مارکس) بر جنبش کارگران حکم می‌رانند.

به‌هرروی، سندیکای شرکت واحد حتی اگر تا آخرین قطره‌ی رمق‌اش سرکوب شود، به‌کارگران و مولدین و زحمت‌کشان در ایران نشان داد که نیازی به‌شورش و واکنش‌های عصبانی نیست؛ چراکه سازمان‌یابی کارگری-طبقاتی هنوز هم شیوه‌ی کارسازی است که حداقل- از فشار سرکوب و شدت استثمار می‌کاهد. این رهنمودی است که منصور اسانلو به‌کارگران در ایران می‌دهد. وی در پروسه‌ای از آموزش و سازمان‌یابی، کادرهائی را تربیت کرد که جدا از همه‌ی دست‌آوردهای محتمل و ممکن طبقاتی‌اش، با کنش درست و مبارزاتی خویش این را به‌جمهوری اسلامی تحمیل کردند که پایه‌گذار سندیکای شرکت واحد (یعنی، منصور اسانلو) را در عرض ۲۴ ساعت به‌جوخه اعدام نسپارد. این تبادل اجتماعی-تاریخی ضامن بقای مدنیت، کارسازی مبارزه و سازمان‌یابی طبقاتی و فرارفت‌های تایخی به‌سوی سوسیالیزم است.

سندیکای شرکت واحد نمی‌تواند از آسمان نازل شده باشد. بنابراین، می‌بایست در جستجوی شرایط و راه‌کارهائی بود که این فرشته‌ی زمینی و قدرتمند را به‌منصه‌ی ظهور سازمان‌گرانه‌ی خویش رساند. حقیقت این است که منه‌های روابط رفیقانه‌ی مربوط به‌سال‌های دورتر، اولین سلول‌ها یا هسته‌های این سندیکا (در کاری با برنامه و آگاهانه و صبورانه) به‌زمانی برمی‌گردد که فروریزی تدریجی پایه‌های انجمن‌های اسلامی کار و خانه‌کارگر سرعت گرفت و به‌کنشی عملی، علنی و گسترده تبدیل شد: یعنی، اندکی پس‌از بیست و پنجم تیرماه ۱۳۸۱؛ که ۹۰ هزار کارگر (از شهرهای مختلف) در مقابل «سازمان تأمین اجتماعی» با طرح مطالبات و خواست‌های خویش برعلیه زدوبندهای دولت، خانه‌کارگر و شوراهای اسلامی کار به‌مبارزه‌ای آشکار و جدی برخاستند. حدود ۱۸ ماه کار برنامه‌ریزی شده انجام شد تا این که سرانجام «هیئت مؤسس سندیکای شرکت واحد» تشکیل گردید و بازگشائی سندیکای این شرکت را در دستور کار خود قرار داد. در این مرحله بود که شیوه‌ی نوین آموزش-سازمان‌دهی منصور اسانلو یک‌بار دیگر و در سطح گسترده‌تری کارائی خویش را نشان داد. بدین ترتیب که از یک‌طرف ریزش شوراهای اسلامی کار در میان کارگران شرکت واحد که در اثر مبارزه‌ی خودبه‌خودی کارگران شدت گرفته بود، به‌واسطه‌ی تبادلات آموزشی «هیئت بازگشائی» بازهم شدت بیشتری یافت؛ و از طرف دیگر، نفس وجودی هیئت بازگشائی هم‌چنین آموزش‌های سندیکائی آن - عملاً - چنین معنی شد که شوراها منحل باید گردند. به‌هرروی، وجود سندیکا (حتی به‌تعبیر درست فرماندهان خانه‌کارگر) معنائی جز انحلال شوراهای اسلامی کار ندارد.

هوشیاری «هیئت بازگشائی» که پروسه‌ای از آموزش و سازمان‌دهی را پشت‌سر گذاشته بود، در مقطع بعدی (یعنی، به‌هنگام تشکیل مجمع عمومی و انتخابات «هیئت رئیسه») بازهم درخشش بیشتری گرفت. تشکیل جلسات مجمع عمومی و انتخابات هیئت رئیسه دقیقاً در دورهای برگزار شد که جناح‌باندهای رژیم با تهدید و فریب سرگرم بازی انتخاباتی برای انتصاب رئیس جمهور و تقسیم کرسی‌های قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بودند؛ و به‌واسطه‌ی ادا و اطوارهای «مهرورزانه» امکان و فرصت چندانی برای سرکوب آشکار این زایش پر قدرت کارگری نداشتند؛ و چنین تصور می‌کردند که خانه‌کارگری‌ها و شوراچی‌های اسلامی از طریق

لات‌بازی و چاقوکشی توان بازدارندگی این حرکت را خواهند داشت. اما زهی خیال باطل: گسترش مبارزات کارگری، هوشیاری آموزش‌یافته و رفاقت ارگانیک در ترکیبی لاینفک به‌اعلام موجودیت عملی و اثرگذار سندیکای شرکت واحد انجامید؛ که اکنون در عرصه‌ی مبارزات کارگری به‌پرچم طبقه‌کارگر ایران تبدیل شده است.

\* \* \*

سندیکای شرکت واحد (به‌مثابه‌ی یک سندیکای کارگری که نهایتاً می‌تواند ۱۷ هزار کارگر و کارمند را نمایندگی کند) وظیفه و مسئولیتی در قبال انقلاب سوسیالیستی، سرنگونی جمهوری اسلامی و یا تغییر قانون اساسی ندارد؛ چراکه اساساً قد و قواره‌ی این سندیکا در موجودیت و گستره و روابط کنونی‌اش به‌این حرف‌ها نمی‌آید و هرگونه زمزمه‌ای در این موارد ماجراجویی محضی است که خواسته یا ناخواسته کارگران را به‌تیغ می‌سپارد. به‌قول مارکس: «برانگیختن مردم، بی‌آن‌که هیچ دلیل استوار و سنجیده‌ای برای فعالیت‌های‌شان به‌آن‌ها داده شده باشد، فقط به‌معنی فریفتن آن‌هاست... فرافروندن کارگران برون داشتن نظراتی منسجم و علمی و یا آموزه‌هایی سازنده... [در هر یک از کشورهای سرمایه‌داری]، معارل بازی ناپوائمرزانه و موعظه‌ای است که از یک سو پیامبری هوشمند و از دیگر سو یابوهائی بهت‌زده را مفروض قرار می‌دهد».

به‌هرروی، گرچه سندیکای شرکت واحد دست‌آورد نوینی در عرصه‌ی جنبش کارگری ایران و جهان می‌باشد؛ اما این دست‌آورد چیزی جز یک شیوه و سبک کار نیست، که می‌بایست در عمل توده‌های کارگر به‌تبادلی بازآفریننده دربیاید تا در تشکل طبقاتی فروشندگان نیروی کار (به‌مثابه‌ی یک طبقه) به‌امکان سرنگونی سوسیالیستی جمهوری اسلامی تکامل یابد. گرچه «قطره» بوی دریا دارد، اما نمی‌تواند کارکرد دریا را داشته باشد. بنابراین، در خارج از کشور و یا در داخل (اما خارج از سندیکا) فقط تدارک‌دهنده و نهایتاً «مشاور» باشیم تا در آزمون و اراده‌ی کارگران شرکت واحد پارادوکس نشویم.

گاه از طرف پاره‌ای از اشخاص چنین استدلال می‌شود که تلاش درجهت تدارک و تقویت سندیکای شرکت واحد نشان‌گر گرایش سندیکالیستی و رفرمیستی است. به‌باور این عالی‌جنابان ضرورت مبارزه طبقاتی در ایران چنین می‌طلبد که نیروهایمان را به‌جای تقویت سندیکا، صرف‌سازمان‌یابی «هسته‌های کارگری-سوسیالیستی» کنیم تا طبقه‌کارگر شلنگ‌انداز خود را یک‌سره به‌انقلاب سوسیالیستی پرتاب کند. در پاسخ چنین استدلال‌هایی باید گفت که هسته‌ی کارگری-سوسیالیستی همانند ماهی در رود خروشان مبارزات کارگری جان می‌گیرد، رشد می‌یابد و انقلاب را نوید عملی می‌دهد. در نتیجه، اگر به‌یاری زایش این رود خروشان نشتابیم، به‌جای ماهی سرخ و تبادل‌گر اندیشه‌ها و راه‌کارهای سوسیالیستی - فقط - کنسروماهی نصیب خواهیم داشت که حتی به‌لحاظ تغذیه نیز لذت‌بخش و مغذی نخواهد بود!؟

\* \* \*

کارگران و هیئت مدیره‌ی شرکت واحد از چند روز پیش اعلام کردند که از روز شنبه ۲۸ ژانویه (۸ بهمن) دست به‌اعتصاب می‌زنند. با این خوش‌بینی که کارگران شرکت واحد شیوه و زمان اعتراض خود را به‌درستی انتخاب کرده‌اند، می‌بایست از این اراده‌ی کارگری حمایت کرد. جدای از خبررسانی به‌موقع و جلب حمایت‌های بین‌المللی می‌بایست از طریق گراوری کمک مالی نیز از بازداشت‌شدگان این حرکت کارگری نیز حمایت کرد. اگر از میان همه‌ی گفتگوها و حمایت‌ها که در خارج از کشور هزاران نفر را شامل می‌شود، ۱۰۰۰ نفر داوطلب کمک مالی بشوند و نفری ۱۰۰ رو روی هم بگذارند، صندوق مالی سندیکای شرکت واحد مبلغی بالغ بر ۱۱۰ میلیون تومان ذخیره‌ی کمک به‌امور خویش را خواهد داشت.

این کمپین مالی را نیز سازمان بدهیم!

عباس فرد

۲۷ ژانویه ۲۰۰۶